

فهرست مطالب

سخن مترجم	۷
بخش اول (فصل‌های ۱ تا ۱۴)	۱۱
بخش دوم (فصل‌های ۱ تا ۲۰)	۲۰۱
جدول خویشاوندی	۴۳۵
فهرست نام‌ها	۴۳۷

در همان بزرگساز کوچ کردند و پدر خانواده کمپیش مایم از نامی
این کتاب (۱۸۸۱) این مقام را حفظ کرد. خانم در این کتاب
که زندگی‌اش غمگین و کوتاه بود. در دختر هم قبل از شارلوت به دنیا
آمد بودند که در طفولیت مرده بودند.

امیلی مانند خواهرش شارلوت، در کانون بیچ در مدرسه مخصوص دختران
کشیش‌ها درس خواند که مقررات سخت و منظمی داشت. در سال ۱۸۲۸ معلم شد. اما به
سبب دشواری کارش آن را رها کرد. در سال ۱۸۴۲ برای یادگیری زبان فرانسوی و آلمانی
با شارلوت به بروکسل رفت. و یک سال بعد به هانوفر برگشت و با دو خواهرش در سال
۱۸۴۶ مدرسه‌ای به‌رولو انداخت اما شاگردی در مدرسه آن‌ها نداشتند.

در سال ۱۸۴۶ کتاب شهرهای شارلوت، امیلی و آن پرونده با آسمان مستعار گرد آید.
این کتاب منتشر شد. این کتاب به فروش رفت و به سه سر و سفالی به پاک کردن زمان

سخن مترجم

امیلی برونته در ۳۰ ژوئیه ۱۸۱۸ در تورنتن (برادفرد)، یورکشیر، شمال انگلستان، به دنیا آمد. او پنجمین فرزند خانواده بود. پدرش کشیشی ایرلندی بود. در سال ۱۸۲۰، افراد خانواده به هاورت، در همان یورکشیر، کوچ کردند و پدر خانواده کشیش مقیم آن ناحیه شد و تا زمان مرگ (سال ۱۸۶۱) این مقام را حفظ کرد. مادر خانواده در اواخر ۱۸۲۱ از دنیا رفت. امیلی برونته خواهر کوچک‌تر شارلوت برونته (۱۸۱۶-۱۸۵۵) و خواهر بزرگ‌تر آن برونته (۱۸۲۰-۱۸۴۹) بود که آن‌ها نیز امروزه از بزرگ‌ترین نویسندگان کلاسیک جهان به حساب می‌آیند. امیلی برادری هم داشت به نام پاتریک برانول برونته (۱۸۱۷-۱۸۴۸) که زندگی‌اش غم‌انگیز و کوتاه بود. دو دختر هم قبل از شارلوت به دنیا آمده بودند که در طفولیت مرده بودند.

امیلی، مانند خواهرش شارلوت، در کاوِن بریج در مدرسه مخصوص دختران کشیش‌ها درس خواند که مقررات سفت و سختی داشت. در سال ۱۸۳۸ معلم شد اما به سبب دشواری کارش آن را رها کرد. در سال ۱۸۴۲، برای یادگیری زبان فرانسه و آلمانی، با شارلوت به بروکسل رفت، و یک سال بعد به هاورت برگشت و با دو خواهرش در سال ۱۸۴۴ مدرسه‌ای به راه انداخت اما شاگردی در مدرسه آن‌ها ثبت‌نام نکرد.

در سال ۱۸۴۶ کتاب شعرهای شارلوت، امیلی و آن برونته با اسامی مستعار کِرِر، الیس و اکتِن پُل منتشر شد. این کتاب نه فروش رفت و نه سر و صدایی به پا کرد. رمان

فصل ۱

سال ۱۸۰۱ است. تازه از دیدن صاحب‌خانه‌ام برگشته‌ام، همسایه گوشه‌گیری که با او مشکل خواهم داشت. البته این‌جا منطقه قشنگی است! بعید می‌دانم در کل انگلستان می‌توانستم جایی پیدا کنم که این‌قدر از شلوغی و هیاهو دور باشد. بهشت آدم‌های گوشه‌گیر است، و من و آقای هیتکلیف هم الحق زوج مناسبی هستیم برای تقسیم کردن این خلوت بین خودمان. لنگه خود من است! موقعی که با اسب به طرفش می‌رفتم دیدم که چشم‌های سیاهش را زیر آن ابروها با چه شک و سوءظنی باریک می‌کرد. خودش نمی‌دانست چه قدر دلگرم شده‌ام. موقعی هم که خودم را معرفی کردم، انگشت‌هایش را بیشتر و محکم‌تر فرو کرد توی جیب جلیقه‌اش.

گفتم: «آقای هیتکلیف؟»

فقط سری تکان داد.

گفتم: «من آقای لاکوود هستم، مستأجر جدیدتان، آقا. مفتخرم که بعد از ورودم در اولین فرصت خدمت‌تان رسیده‌ام تا بگویم که امیدوارم با یاقشاری‌ام برای اجاره کردن تراشکراس گرینج باعث ناراحتی‌تان نشده باشم. دیروز شنیدم شما تصمیم گرفته بودید که...»

اخم کرد و دوید وسط حرفم: «تراشکراس گرینج مال من است، آقا. تا